

که در راه انجام وظیفه از سردی و گرمی هوا هراسان نیست و مرا پاسبانی می کند.

که میل مرا بر میل خودش رجحان می دهد.
که راه حيله و تزوير نمی داند و حق شناس من است.
خلاصه، آنکه بی منظور مرا می پرستد و فراموشم نمی کند، فقط و فقط سگ باوفای من است که دوستم می دارد و می دارمش دوست.

همان شماره، صص ۲۸۳۰.

هر ناله و فریاد که کردند شنیدی پیداست نگارا که بلند است جنایت

از کجا حکایت کنم و از کی شکایت؟!۱

ناله بینوایان، فریاد کودکان، زاری بیماران؛ همه را می شنویم و با خونسردی بدون ذره ای توقف می گذریم!

از ساعت پنج صبح تا ده شب عبور از هر دکان نانوايي سخت ترين دلها را تکان می دهد. اگر شما توجهی به این قسمت نکرده اید، نمایش کوچکی را که خود ناظر صحنه آن بودم، برایتان مجسم می کنم:

از هشت صبح تا نه و نیم برای به دست آوردن درشکه گوشه خیابان سپه ایستاده و به حکم اجبار، درون و برون دکان نانوايي را مشاهده می کردم. جمعیت زیادی تا وسط خیابان پشت سر هم نیم دایره را تشکیل می داد.

پنجره ای در گوشه خیابان به دکان نانوايي باز و ترازودار دکان دم پنجره نان می کشید. مرد چابکی از پشت جمعیت خود را به پنجره رسانید و به ترازودار گفت:

- امروز ۲۵ عدد نان لازم دارم. این هم پول چای خودت « ۱۰ ریال ».

ترازودار: ۲۵ تا خیلی زیاده. چطور کنم؟ (در حالی که پول را توی کیسه کمرش جا داد) خوب يك کاری می کنم. اما ۲۵ نان چه خیرت؟

- تو بمیری روزی صد نفر را نان می دهم.

ترازودار: پس کارت خوب؟

- آره الحمدالله خیلی خوبه. کی پیام بپریم؟

ترازودار: ظهر بیا. آی نگاه کن تو قرار بود برا ما زبان بیاری چطور شد؟

- فردا، فردا تو بمیری فردا می آرم.

شخص دیگر از پنجره بالا رفت: «اریاب جناب سرهنگ فرمودند ما امروز مهمان داریم. هفتا نون بده اینم پول چای شما « ۲ ریال».

ترازودار: چشم چاکریم، الساعه.

از این وقت ترازودار مرتب هر نوبت که نان برای کشیدن می گرفت، يك دانه زیر تخته دکان انداخت و در ظرف نیم ساعت نان جناب سرهنگ را فرستاد. طفلک ناتوانی هم زیر دیوار پهلوی من نشسته بود. در میان کسانی که منتظر نان بودند زنی دیدم لاغر، فقیر. از طرف چپ جمعیت به پهلویی خود التماس کرد «جای مرا نگاه دار.» و به طرف طفل آمد: «آخ بچه ام خوابش برده. خدایا تا کی؟ تا چند؟ چون مرا بگیر تا راحت شم.» بچه را نوازش کرد. طفل گفت: «گرسنه ام، نان گرفتی؟»

مادر: «نه جونم الان می گیرم.» پستان خشکش را به دهن طفل گذارد. طفل که تقریباً سه سال داشت صورت برگرداند: «من نان می خوام. سرده.»

مادر برگشت. اما جای او را دیگران گرفته بودند. پشت جمعیت ماند. کم کم باران شروع شد و طفل هم گریه می کرد. من با او حرف زدم ساکت نشد.

در آن میانه می دیدم مرد قوی هیکلی با صورت قرمز شده گاهی نانی به دست یکی از صدها دست که به طرف او دراز بود می داد و متلکی هم به مردم می گفت و خیلی خوشحال و خندان داخل دکان می شد.

ساعت نه و نیم سروکله همان مرد قرمز صورت از لای در دکان بیرون آمد و با يك صدای مهیب و مسخره آمیز گفت «خمیر تمام شد». زبانش را در آورد و سرش را به داخل دکان کشید؟!!

فوراً متوجه مردم شدم. هر کدام با حال پریشان به کناری رفتند. آن مادر لاغر رنجور، مادر همان طفل گرسنه، مانند مرده متحرك آهسته آهسته به طرف طفلش آمد، بچه اش را بغل کرد: «ای خدا! آن بچه هام گرسنه اند. این یکی را چه کنم؟» اشک از صورتش می ریخت!!

طفل: نان کو، گرفتی؟

مادر: آره عزیزم گرفتم.

طفل: بده.

مادر: پریم خونه میدم.

طفل مادر را جستجو کرد و گفت: «نگرفتی. چرا بوی نان نمیاد؟»

ای اشخاص متمکن! متصدیان نان! ترازوداران! رشوه بده و رشوه بگیرها! رحم کنید تا بی رحمی روزگار را نبینید.

آموزش اجباری

قابل توجه جناب آقای دکتر سیاسی، وزیر محترم فرهنگ چون یکی از مرام زبان زنان تربیت مادر و بدیهی است که دختر جاهل و بی سواد مادر لایق نمی شود، نیز مسلم است دختران هر طبقه باید مادر بشوند و تا آموزش و تربیت عمومی اجباری نشود، دختر هر خانواده از تحصیل بهره مند نخواهد شد، لذا در مجله زبان زنان ستونی زیر موضوع بالا باز و از دانشمندان تقاضا می شود در این خصوص عقیده خود را ابراز و راه حل رسیدن به این منظور را بنویسند. اینک در این شماره به انتشار مقاله زیر که آرزوی بیست سال پیش مجله زبان زنان را می رساند اکتفا می کنیم:

نقل از مجله زبان زنان چاپ شده در تاریخ فروردین ماه ۱۳۰۱، زیر موضوع

مدارس اجباری

آزادی، مشروطیت مملکت و حکومت ملی که از پانزده سال پیش در ایران برقرار شده، چرا قوه حقیقی خود را به دست نیاورده است؟ چون که صاحبان حقوق که اکثریت ملت را تشکیل می دهند بی سوادند و به علت بی سوادی به حقوق خودشان آشنا نیستند.

بنابراین آزادی و حکومت ملی با جاهل بودن توده ملت نتیجه مطلوب نمی دهد، پس باید اول توده را برای خواندن و نوشتن آماده کرد تا فکرش روشن و نیز بتواند از افکار منور نویسندگانی که در صلاحیت ملک و ملت می نویسند استفاده کند؛ راه را از چاه تمیز بدهد. آری باید بخوانند و بفهمند.

چطور می خواهیم کوری رنگ مطبوعی را در میان رنگهای الوان تمیز و تشخیص بدهد!

اگر آزادیخواهان، اگر مشروطه طلبان و نوعپرستان واقعاً سعادت و قوت جامعه را می خواهند و آرزو دارند که استقلال و عظمت وطن معنی پیدا کند، باید در تأسیس مدارس اجباری و مجانی بکوشند. در هر شهر و دیار برای کودکان اناث و

ذکور دبستان باز کنند و از روی سجل احوال هر طفلی را به وسیله اداره نظمیّه یا بلدیه به دبستان بپارند و همچنین کلاسهای اکابر مجانی تأسیس کنند و فواید سواد و مضرات بی سوادی را به مردم گوشزد نمایند.

بعد از چنین اقدامی البته طولی نخواهد کشید که نتایج محسوس حاصل و در سایه آزادی و حکومت ملی عموم ملت ایران با دست توانای خویش میسره حیات و کامیابی را خواهند چشید.

ما امیدواری تام داشتیم که وکلای ملت این نکته را رعایت کرده و موضوع معارف را کاملاً مورد بحث قرار دهند. سپس حتی المقدور بر عده مدارس بیفزایند؛ مخصوصاً که اخیراً يك رشته مالیات به عنوان تأسیس مدارس ابتدایی اضافه شده است.

وظیفه آقایان وکلا است که در بودجه این کار توجه نمایند تا این پول به مصرف خود برسد. چه بهتر از این که در این وقت با این بودجه شروع به تأسیس مدارس اجباری نمایند و وکلای دوره چهارم تقنینه نام نیک ابدی برای خود به یادگار بگذارند و اگر این پیشنهاد عملی شود تا بیست سال دیگر صدی ده نفر بی سواد نخواهیم داشت. بدبختانه در عوض تمام این آرزوها صداهای یأس آور از طرف بهارستان به گوش ما می رسد. گاهی می گویند استخوان پوسیده سربازی بر صداها معلم و محصل شرف دارد و گاهی می شنویم همین آقایان وکلا گفته اند بودجه معارف سنگین و باید صد هزار تومان از آن کم شود!!

گفتنیها بی شمار است، ولی چون ما نمی خواهیم از موضوع معارف خارج شویم به آنها کار نداریم و فقط پیشنهاد فوق را به منورالنفکران مملکت و وکلای نوع پرور ملت تقدیم و باز هم تأسیس مدارس اجباری و مجانی را تأکید نموده و آرزوهای خود را تأیید می کنیم.



عکس بالا میسس هاشپی، نماینده و رئیس کنگره انترناسیونال «زنان حقوق طلب» آمریکا است. کنگره مذکور در سال ۱۹۲۶ در پاریس منعقد شد. از تمام ملل نماینده دعوت نمود تا بانوان شرق و غرب با مقاصد کنگره در مجمع پاریس شرکت نمایند. نمایندگان ملل غرب بدون استثنا از بانوان فاضل حضور یافته بودند و از ملل اسلامی، ترکیه و عراق بانوان دانشمندی را اعزام ولی بانوان هندوستان چند نفر مرد را به سمت نمایندگی انتخاب و فرستاده بودند.

از طرف بانوان ایران، جمعیت نسوان وطنخواه و بانوان شرکت آزمایش صدیقه دولت آبادی را به نمایندگی انتخاب کردند. نماینده ایران نیز ده روزی که مجامع کنگره در دانشگاه پاریس «سربین» منعقد بود پیوسته با آن بانوان شرکت می نمود.

میسس هاشپی رئیس کنگره خانم پنجاه ساله، یکی از فاضل و دانشمندترین بانوان نیویورک بود. قیافه او حاکی صفات حمیده و فعالیت او است. میسس هاشپی مادر دقیق و فرزندان لایق تربیت کرده و زنی خانه دار و در عین حال سیاستمدار است و موقعیت به این مهمی را دارا بود. به علاوه کتابی در خصوص خانه داری و مادری بسیار جالب توجه نوشته است.

ما در شماره های آینده مقصود کنگره و پیشرفتهایی که نموده اند تا حدی که در دسترس است به نظر خوانندگان زبان زنان خواهیم رسانید.

دفتر زبان زنان

به نام یزدان

چرا مجله زبان زنان هیجده ماه تعطیل بود؟

مجله زبان زنان در اول آذر ماه ۱۳۲۱ به چاپ رسید و بایستی انتشار آن در همان تاریخ بوده باشد اما، به طور خلاصه: کارکنان بنگاه پروین که تصدی چاپ و نشر شماره اول مجله را عهده دار بودند همتی گماشتند و زبان زنان را در چاپخانه سپهر آنقدر معطل کردند تا به قضیه ۱۷ آذر ۱۳۲۱ برخورد. بعد از مدتی که از چاپخانه در آمد و قرار بود منتشر گردد، ناگاه سراغ مجله زبان زنان را در شهربانی به دست آوردیم. بدالجا مراجعه و معلوم شد به جرم حقیقت گویی «مقاله راجع به نان و دکان نانواپی در صفحه ۲۸» از طرف دفتر نخست وزیر وقت توقیف شده است و خلاصی آن میسر نشد، تا آنکه نخست وزیر عوض شده، مجله از محبس شهربانی نجات یافت! بعد از رفع توقیف به موجب قانون جدید، در صدد تهیه امتیاز مجدد برآمدیم. کمیسیون مربوط به امتیازات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ امتیاز را به نام صاحب امتیاز اولی صادر و به شورای عالی فرهنگ فرستادند ولی تا جریان قانونی و اداری آن را طی کرد چند ماهی به طول انجامید. الحمدلله اخیراً به اخذ امتیاز موفق و اینک شماره دوم را منتشر می سازیم. نیز امیدواریم به خواست خدا و همت مشترکین گرام بتوانیم ماهی یک شماره پی در پی انتشار و این خدمت اجتماعی را بدون مانع انجام دهیم.

در پایان گفتار از خوانندگان محترم تقاضا می کنیم شماره اول را که بعضی از مقالاتش ناقص بوده و در شماره دوم تمام است بخوانند تا مطالب کاملاً مفهوم شود، و همچنین تمنا داریم مخصوصاً مقاله صفحه ۲۸ شماره اول را با دقت از زیر نظر بگذرانند چون که می خواهیم توقیف مجله زبان زنان را خوانندگان گرام ما قضاوت کنند.

دفتر زبان زنان

+ اشاره به تظاهرات میدان بهارستان است که در اعتراض به کمبود نان و برخی دیگر مایحتاج اولیه زندگی و پایین بودن دستمزدها بود و به تعطیل بازار تهران و درگیرهای متعدد در تهران با نیروهای نظامی انجامید. به دستور احمد قوام، نخست وزیر وقت، کلیه روزنامه ها و مجلات توقیف و از انتشار آنها جلوگیری شد.

موقعیت اجتماعی زنان

زن در دنیا عموماً وضعیتش وخیم بوده و از وقتی که بشر قبیله تشکیل داد زن را پشت سر مرد جا داده است. چنانچه به تاریخ قدیم نظر اندازیم می بینیم موقعیت زن روز به روز رو به بهبودی رفته و هیچ گاه دیده نمی شود که مقام زن به جایی رسیده، باز برگشته، به صورت اولیه و بربریت تنزل کرده باشد! زنان از ابتدای عالم تا امروز سه دوره را پیموده اند:

اول دوره وحشیگری: در این دوره به هیچ وجه برای زن حقی قائل نبودند. زن، غلام زرخرید و چارپایان در خانه مرد يك حدود داشتند. همان طور که غلام مقصر را به يك درختی بسته چوب می زدند، زن هم برای کوچکترین تقصیر بزرگترین مجازات را می دید. شوهر یا پدر دختر مالك او بودند و در معنی جنس ظریف زیر پای جنس ضخیم خرد می شد.

دوم: دوره تدین که ملل مشرق معتقد به خدای واحد شدند و ایران هم جزو ملل متدین شده بود. در این دوره گرچه حقوقی را که برای يك انسان سزاوار می دانستند سهم شایسته ای به زن نمی دادند اما در ادیان توحید زن را شريك زندگی دانسته و این خود ارتقایی بود برای زن.

دوره سوم از بدو اسلام شروع می شود. دین مبین اسلام شخصیت حقوقی برای زن قائل ولی بدبختانه تاکنون زنان به حقوق مشروع و ثابت خودشان نرسیده اند و نتوانسته اند شخصیت حقوقی و اجتماعی داشته باشند. شاید این نکته قابل دقت شده، بگویند چطور زنان شخصیت اجتماعی و حقوقی نداشته اند در صورتی که نه سال است بانوان ایران از نعمت آزادی و حقوق اجتماعی بهره مند هستند؟ پاسخ این است: بله در مدت نه سال زنان ایران فقط از آزادی برخوردار شدند، ولی شخصیت حقوقی و اجتماعی آنان معنی واقعی خودش را دربر ندارد، به دلیل آنکه وقتی آن قوه ای که آزادی را به طور اجبار به زنان ایران داد، متزلزل شده طبقه مخالف «مردان خودپرست» اول تیری که در ترکش گذاردند هدفشان قلب آزادی زنان بود. بدبختی در اینجا است که مقاله بر ضد آزادی زنان را ابتدا به نام زنان انتشار داده اند و خواستند علم مخالفت را به دست زنانی که از حقوق بشریت کمتر اطلاع دارند بلند کنند یا آنکه آنها را اغفال کرده تا اسباب زحمت دیگران بشوند! غافل از آنند که این جماعت فقط

دشمن شخصیت و موقعیت زن نیستند بلکه دشمن شخصیت مردان بزرگ می باشند. زیرا که محال است جز از مادران دانشمند و بزرگ مردان نامی و بزرگ به وجود آید. تأثیر اخلاق، خوی و روحیات مادر در وجود طفل از مسلمیات است. بعد از آن اثر شیر و تربیت مادر قابل انکار نیست و بدیهی است زنی که از تمام حقوق بشریت برخوردار نباشد مادر لایق نخواهد شد. پس چرا مردان می خواهند جلوی ترقی خودشان را بگیرند؟ و چرا با آزادی زنان و شرکت در امور اجتماعی آنان مخالفت می کنند؟

منکر نیستم که در مدت به دست آمدن آزادی بانوان ترقیهای فوق العاده نشده و خارج از انتظارهایی به وجود نیامده است. اما چون می دانم در هر انقلابی اغتشاشی است، به دفع اغتشاش به نوبت خود باید پرداخت، نه آنکه سبب ترقی را از میان برداشت. نیز معتقدم که فرصت و زمان باید تا رفع نواقص را بنماید. باوجود این در حدود امکان تندرویهای بانوان جوان را حتی المقدور در طی کنفرانسها و مقالات تنقید کرده و به اصول تربیت عملاً توجه شده است. اینک بدبختانه می بینیم برخلاف ادوار گذشته زنان ایران را به صورت اولیه و دوره وحشیگری سوق می دهند. در صورتی که در يك موقع بسیار باریك و خطرناکی هستیم، آتش حجاب - بی حجابی را در میان طبقه بانوان منورالفکر و زنان نادان دامن می زنند. نزاع میان پدران و دختران، زنان و شوهران برمی انگیزند، برای زنان بوالهوس راه بی عفتی را در زیر حجاب صاف می کنند و هزاران معایب دیگر به وجود آورده، ذره ای توجه به عکس العمل خود در انظار خارجیا ندارند.

بسیار کارهای لازم داریم که ممکن است برای اصلاح آنها اقدام نمود. از قبیل جلوگیری از فحشاء که خود يك [قدم] مؤثر بزرگ برای حفظ بهداشت عمومی است؛ حفظ نظافت اجتماعی، جمع آوری کودکان بی سرپرست، جلوگیری از اسراف کاریهای بی مورد، محدود کردن اراذل و اوپاش از دزدی و زخم زدن، منع وافورکشی در تمام قهوه خانه ها و مشروب خوری در ملاء عام، جلوگیری از رشوه دادن و رشوه گرفتن و دزدیهای علنی و مخفی که امروز بازار آنها به قدری گرم شده که می توان گفت صفت ثانوی ایرانی است. همه اینها مخالف با مذهب اسلام است، اما کوتاه نظران و تاریك بینان تمام این امور مهمه را روا داشته، فقط حجاب را مورد بحث قرار داده اند. در صورتی که در دین مبین اسلام آزاد بودن صورت و دست زن مجاز و زنان را به داشتن حجاب عفت و عصمت امر داده اند. بدیهی است که هر ذیعلاقه به مقام مقدس زن از بی پروایی بعضی از بانوان بی نظم و ترتیب راضی نیست. به علاوه تمدن و تدبیر هر دو به بانوان اجازه نمی دهد که موی پریشان و نیمی عربیان درمعاپر عرض اندام کنند و

بایستی در نهایت نظافت و نزاکت لباس شرافتمندانه و مقتضی مقام بانوان ارجمند پوشند. اما چنانکه در ابتدای مطلب اشاره شد نواقص به مرور ایام باید رفع شود و خواهد شد. همچنین برای پیشرفت این مقاصد احتیاجات دیگری داریم از قبیل داشتن آموزگاران و دبیران لایق و مادران شایسته که توجه وزارت فرهنگ را به این نکته مخصوص باید معطوف داشت و تقاضای اجرای قانون تعلیم اجباری را نمود که اصلاحات مهم در بر خواهد داشت.

عجالتاً این مقاله را با جلب توجه اولیاء امور خاتمه می دهد و راجع به تربیت آموزگار و دبیر لایق مفصل بحث خواهد نمود.

همان شماره، صص ۹۱۱.

ازدواج

چون به زناشویی عمومی امروزی نظر می کنیم می بینیم قضیه ازدواج، که يك مسئله بسیار مهم و درحقیقت پایه و اساس زندگی بشری است، دستخوش حوادث گوناگون شده. در هر ملتی این مسئله بفرنج و قابل دقت و بحث قرار گرفته است. آنچه را که تاکنون به طور خلاصه در نظر گرفته اند، در زندگی زناشویی خطرناکترین چیز همانا اختلاف نظر میان دو همسر می باشد و دواي این درد را شناسایی کامل بین دو شخص دانسته، که آن دو در معامله ازدواج می خواهند به منزله شخص واحد بشوند.

مقصود از شناسایی چیست؟ آیا دیدن و پسندیدن از حیث قد و قامت و صورت یا یکی دو ماه معاشرت برای بنا نهادن يك پایه محکمی که اساس زندگی خانوادگی روی آن باید قرار بگیرد کافی است؟

دلباختن از خصایص اخلاق انسانی است و چون صورتی زیبا، قامتی موزون و در عالم خیال عشق و علاقه پیش طرف تصور کرد فوراً دل می دهد و پایان این دلدادگی را «اگر شخص شریف باشد» به ازدواج منتهی می کند.

ازدواجها مختلف است. يك نوع ازدواج وقتی صورت می گیرد که زن یا مرد از زندگی یکنواخت تنهایی خسته شده در جستجوی همسر می شوند، در صورتی که كوچك ترین فکر برای آتیه خود و زندگی مشترك شان نکرده اند. همین مردم شناسایی را به دیدن قد و هیکل و صورت اکتفا و مختصر آشنایی با واسطه یا بلاواسطه را مدرك ازدواج قرار می دهند.

شق دوم، ازدواجهای تجارتي است. مال و جاه را مدرک ازدواج قرار داده، برای چند روزی خود را سرگرم زندگی تازه می‌دارند. چه بسا می‌شود که اقدام به این طور ازدواجها يك عمر بدبختی برای طرفین فراهم می‌سازد و نه تنها خودشان دچار زحمت و خطر هستند، بلکه از آتش جهل آنها يك عده اطفال معصوم می‌سوزند و یا در وادی نیستی پرتاب می‌شوند.

اخیراً شنیده شد که ازدواجهایی به امید شانس و کالت انجام گرفته و پس از مایوسی از سود این تجارت جز ندامت چیزی برای دو طرف باقی نمانده است!!

بله پایه سستی را که با عجله و بدون تعمق بنا نهادند به زودی منهدم و شاید تا ابد عمر هم نتوانند شالوده محکمی برای زندگی بریزند. چون که نیت خالص نبوده و امر مقدس ازدواج را که پایه زندگی عاقله است بازیچه قرار داده اند و از همین نقطه نظر قبح طلاق از انظار برداشته و طلاق حلال مشکلات شده است. سابق بر این به عقیده ما قضیه طلاق مطلب ننگ آور و نزد هر طبقه از مردم وقوع آن برحسب مقام و شأن شان ناملايم و مهم به نظر می‌آمد، مخصوصاً در خانواده هایی که اولاد به وجود آمده بود.

بدبختانه اکنون آن اهمیت از میان رفته و طلاق يك امر عادی فرض می‌شود. نیز به وجود اولاد اهمیت نمی‌دهند. در صورتی که فقط نکته حساس حیات خانوادگی اولاد است و در زمینه اولاد بایستی رشته الفت پدر و مادر چنان به هم متصل باشد که برای پروراندن موجود معصوم خداداده از تمایلات طبیعی خود صرفنظر کنند و به وظایف پدر و مادری بپردازند، چون که این است امر حتمی طبیعت.

ممکن است در مقابل چشم مردمانی که به محض دیدن عاشق می‌شوند یا به محض اظهار احساسات بی‌مورد کسی را انتخاب می‌کنند سهل ممکن باشد که پشت پا به وظایف پدر و مادری خود بزنند و به آسانی از انجام وظیفه فرسنگها دور بمانند و حس خودخواهی را بر تمام احساسات ترجیح دهند. بله همین طور اشخاص هستند که باکی از جنایت فرزندکشی ندارند! چه بسا دیده شده زن و شوهرهایی که می‌خواهند تفریق کنند به اتفاق آرا جنین خود را از میان می‌برند. آیا این جنایت نیست؟

پدر و مادر بایستی روح و جسم اطفال شان را پرورانند و پا به پای آنها رفته، از موقع طفولیت به مقام ارشدیت برسانند و آدم صالح و قوی به صحنه زندگی وارد کنند. این وظیفه مهم و مسئولیت بزرگ را از طرف خالق مطلق زن و مرد عهده دارند. اما همه را فراموش کرده، اطفال معصومی را در اثر هوسرانی به وجود می‌آورند و بی‌رحمانه بدون توجه به حال و روزگار آنان را به دست تقدیر می‌سپارند و در این زندگی تقدیری مرگ جسمانی و روحانی برای آنها مقدر می‌کنند. بسیار نادر

دیده شده که شخص برجسته و سالمی از میان این قبیل فرزندان به وجود آید و اکثریت کامل با معدوم شدگان یا شیران است. اگر بخواهیم مضرات ازدواجهای بی سر و ته و مخاطرات زندگی فرزندان این قبیل پدر و مادرها را بشماریم آنقدر مکرر و مفصل است که از عهده تحریر و تقریر خارج می باشد، ولی گمان می کنم کسی نیست که نظایر آن را ندیده باشد. اینک نظری به ازدواج صحیح.

بقیه در شماره آتیه

همان شماره، صص ۱۶-۱۷.

به یاد برادرزاده بی نظیرم مرحوم شوکت انصاری

منی خواهم نوحه سرائی کرده، خاطرها را رنجه کنم یا سخنی بگزارم گویم، زیرا که هر کس او را می شناسد شاهد صدق گفتار من است. بلکه می خواهم در طی انجام وظیفه نمونه ای از مادری و زینت را به بانوان جوان معرفی کنم. شوکت انصاری در سن ۱۴ سالگی به خانه شوهر رفت. به فاصله يك سال مادر شد. فقط يك پسر عزیز «عبدالحسین انصاری» را به دنیا آورده، با مهر مادری او را شیر داد. آنی از تربیت او سر نیبچید تا او را به حد رشد رسانید. فرزندش را سالم و قوی و ورزشکار و باتربیت بار آورد و برای فراگرفتن تعلیمات نظامی او را به دانشکده افسری تهران فرستاد. وقتی به او گفتم «امیدوارم از دوری عبدالحسین زیاد در زحمت نباشید»، با صورتی بشاش پاسخ داد «فکر اینکه پسری لایق دارم و او برای سربازی وطن آماده می شود خودم را ساکت و راضی نگاه می دارم».

شوکت انصاری یار شوهر و تنها رفیق او شوهرش بود و از ابتدای زندگی مشترکی زنی مطیع و خانه دار، پردبار و باحوصله بود. کاملاً به میل شوهر رفتار می کرد. صرفه جوئی و سلوک در زندگی از خصایص اخلاقی او بود. هرگز از زندگی شوهرداری شکایت نکرد. به هیچ وجه اراده خود را به شوهر تحمیل نمی نمود و بانهایت میلی که به دیدار اقوامش داشت هرگز بی شوهرش از اصفهان به تهران مسافرت نکرد. هر وقت به تهران می آمدند چون شوهرش عزم مراجعت می کرد، شوکت عزیز با چشم گریان و لب خندان شوهر خود را همراهی می نمود.

خانم مهربانی که از او حرف می‌زنم به زندگی با شوهر و فرزندش بی‌اندازه علاقه مند و تا حد فداکاری برای حفظ و حراست آنها آماده بود. مادر محترمش را می‌پرستید و پسرش را به حد جنون دوست می‌داشت. از علاقه او نسبت به خودم سخن نمی‌گویم، چونکه در مقابل محبت سرشار آن عزیز فامیل شرمسارم. چیزی که همیشه پیش او بدون تغییر یافت می‌شد محبت بی‌آلایش نسبت به افراد فامیل بود و درباره‌ی آشنایان و دوستان رویه خاصی داشت که از بروز محبت باحقیقت به هر کس خودداری نمی‌نمود.

آه شوکت عزیزم، یک زن دانشمند و یک مادر به تمام معنی بودی و سیرتی خوش داشتی. حیف نبود که ناگهان از چشم ما پنهان شدی؟ آری عزیزم، به‌لای تیغوس ترا از ما جدا کرد. اما من ترا مرده نمی‌دانم، زیرا «هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق». تو عشق فرزند پروری داشتی پسر تو نمونه‌ی تربیت و اخلاق نیکوی توست. تو نشان دادی که مادر لایق می‌تواند پسری شایسته به جامعه تقدیم کند. اما افسوس، هزار افسوس که هنگام غروب طلعتت از دیدار فرزند دلبنده محروم مانده، گفتار شیرینت را به ذکر نام او پایان دادی.

صدیقه دولت آبادی

شماره ۳، تیرماه ۱۳۲۳ (ژوئن ۱۹۴۴)، صص ۲۵.

به نام یزدان

مادر بهترین آموزگار است

وجدان

اخلاق نیک و تزکیه روح و فواید آن در عالم معنوی از یک طرف برای خود شخص و تأثیر آن در پیشرفت امور اجتماعی به سوی ترقی و تمدن از طرف دیگر که بالاخره موجب افتخار و مدنیت جامعه و کشور می‌گردد.

فخر و مباهات آن نیست که شخصی دارای قول سرشار و زینتهای خیره‌کننده یا اطلاعات وسیع باشد، بلکه شرف و شخصیت در این است که دارای سجایای نیکو و

اخلاق خوب بوده باشد.

نشاندن نهالهای برومند به دست مادر است که از میوه های شیرین آن خود و هم جامعه برخوردار گردد.

پرورش حس وجدان که پایه اخلاق خوب و معرف انسان «به ارزش اشرف مخلوقات» است تکلیف و وظیفه مهم مادر می باشد. آری به عقیده نویسنده فرانسوی «هانری ماریون» بزرگترین خوشبختی و بدبختی جامعه به دست زن است که نظام اجتماعی را به واسطه پرورش دادن به مواهب و مزایای اخلاقی که در نهاد انسان به ودیعت گذارده شده به عهده دارد.

زن است که باید کودکان را از آغاز ورود به میدان زندگی در پرتو رحمت و اخلاق نیکو نشو و نما داده راه سعادت را از لحظه اول بدو بیاموزد. در دنیا هیچ لذت و نعمتی با این برابری نمی کند که مادر و پدری بتوانند به کودکان حقایق زندگی را بیاموزند و یک سرمایه و توشه قیمتی برای آنها تهیه نمایند که طفل خود را وظیفه شناس و آراسته پرورش و به جامعه تقدیم کنند.

یکی از سجایای نیکو وجدان است که با قوت قلب می شود گفت که پایه تمام اخلاق نیکو بشمار است زیرا که شخص با وجدان از هر کار و کردار بد پرهیز می کند و برای هر عمل نیکی مستعد و مناسب است. وجدان اساس مسئولیت باطنی و هر که دارای وجدان بود خود را در برابر قوه عالی مسئول دانسته و هر کس دارای وجدان نباشد امید به حسن عمل و اطمینان به پاکدامنی و اعتماد به درستی و ثبات رأی و ایمان به خصائل نیک او نباید داشت.

تربیت صحیح موجد و تقویت کننده وجدان.

پاکدامنی و تقوی غذای وجدان.

وظیفه شناسی و حس مسئولیت باطنی پایه و ارکان وجدان.

کودکان را باید طوری تربیت کنند که همه موقع خود شخصاً پاسبان زندگی خود باشند. در کارهای اجتماعی مداخله داشته، به من چه و به تو چه نگویند. یعنی اگر می بینند دزدی به خانه همسایه رفته و چیزی برده یا می برد، نگوید به من چه یا به تو چه. اگر می بیند دو کودک در معبر عمومی به همدیگر فحش و ناسزا می گویند، فکر نکند که به من چه، من که مأمور حفظ نظم نیستم. اگر در اتوبوس می بیند سیگار می کشند و این خلاف مقررات است، نگوید به من چه، بلکه در همه وقت و هر کجا خلاف قاعده و مقررات می بیند به تکلیف خود رفتار کند و سزاوار است کودک به من چه و به تو چه را یاد نگیرد، که این عبارت را دستاویز قرار داده و خود را در جامعه بیگانه و از قوالتین دور بداند. چون اساساً به من چه یا به تو چه گفتن

موجب آن می شود که متمرّد از قوانین زیاد شده، نظم جامعه مختل و هر کس در برابر وجدان نسبت به سهم خود مسئولیتش را فراموش می کند.

ارزش و میزان فهم و فراست هر شخص این است که در برابر قوانین و نظامات خود احترام گزار و مطیع باشد. این احترام در پایه اول نسبت به خود شخص است و دوم وابسته به جامعه. یعنی نخست می باید خود شخصاً تمام نظامات و قوانین کشوری را فهمیده و دانسته، با چشم احترام آنها را متابعت کند و دوم هر کس را ببیند که خلاف مقررات رفتار کرده، با کمال ادب و مهربانی به او یادآوری کند. بعضی مردم در رعایت قانون و نظامات فقط خود را می بینند و تصور می کنند در پایمال شدن حقوق دیگران مسئولیت ندارند. چنانچه گفته شد اگر دزدی به خانه همسایه ای رفت می گوید به من چه. در صورتی که با گفتن به من چه نمی تواند خود را در محکمه وجدان تبرئه کند، زیرا این سهل انگاریها لطمه به آسایش و امنیت و نظامات اجتماعی می زند. مضافاً بر اینکه رفتار و افکار سرایت دارد نزدیکان و همسایه و دوست و آشنا نیز همین فکر و خو را یاد گرفته و در مورد دیگران و خود شما تکرار و تلافی می شود و بالاخره موجب رواج خوی زشت و اختلال نظم اجتماعی است.

هر قدر که قوانین مجازاتهای سخت برای کارهای خلاف قانون برقرار کند، یا به وسیله پاداش کار خوب را اجر دهند، تأثیر کلی برای اخلاق عمومی و نظامات اجتماعی نمی بخشد؛ بلکه باید در برابر هر چیز صدای وجدان را با گوش تیز شنیده و فرمان مطاع وجدان را برای مسئولیتهای خویش اطاعت کند و بداند حس مسئولیت وجدان عبارت از غریزه پاکتی است که شخص با آن سروکار بسیار دارد. کودکان باید متوجه شوند که اگر از کاری به واسطه ترس از مجازات و تنبیه احتراز و دوری جسته یا رفتار خوبی را برای احسان و پاداش انجام کنند، ربطی به خوبی و وظیفه شناسی ندارد. وقتی شخصیت و ارزش وجدان معلوم می شود که کار کرده شده به منظور شهرت و خودنمایی که بگویند فلان کس وجدان نیرومند و روح بزرگ داشته، نه به علت ترس از مجازات و امید به پاداش، بلکه صرف انجام وظیفه و الهام وجدان بوده است.

يك کارمند جزء می تواند که دارای اخلاق اشرافی باشد زیرا که هر که حس مسئولیت وجدان در خمیره او سرشته شود آن شخص بزرگوار و باعزت نفس است.

صاحب کاری فرمان می دهد و آن کارمند یا مستخدم آن را انجام می کند. اگر کارفرما بداند که مستخدم زیردست او شخص با وجدان و وظیفه شناس است، با اطمینان خاطر و احترامات به او دستور می دهد و اهدا فکر نمی کند که کارمند او خلاف حقیقت بگوید یا بکند و همین فکر در کارفرما حس احترام و قدردانی ایجاد می کند. اما اگر

به عکس باشد، از اول کارفرما با تزلزل خاطر کار را به او رجوع می کند و از همان دقیقه اول يك بازرسی در دنبال کار او می گمارد. همین عدم اعتماد از آن کارمند شخصیت و بزرگواری را از او سلب می کند.

به کودکان باید فهماند که اشرافیت حقیقی این است که الهام روح و صدای لطیف وجدان در آنها فرمانروایی کامل داشته، که روح مسئولیت در برابر وجدان همیشه آنها را تحت تسلط نگاهدارد، ترس از تنبیه و مجازات یا شوق به پاداش و انعام نزد آنها بسیار ناچیز و کوچک بوده باشد.

مثلاً پسری که وظیفه شناس بار آورده و به او فهمانده اند که در اطاعت وجدان لذت روحبخش موجود است که هیچ يك از لذتها با آن برابری نتواند نمود، این پسر وظیفه شناس بار آمده، نسبت به پدر، مادر، خواهر، برادر، زن، فرزند خانواده، همسایه، دوستان بالنتیجه جامعه و تمام مردم وظیفه مخصوص خود را انجام و رعایت مراتب هر يك را دارد. حس لذتبخش وظیفه شناسی و وجدانداری او را جوافرد و بافتوت نشو و نما داده، روح کار و کوشش در او ایجاد شهامت و عزت نفس بروز می کند. با به کار افتادن این چرخهای اخلاقی و آن پیچ و مهره های کوچک کوچک که مرموز حس وجدان و وظیفه شناسی است، دیگر چنین پسری به پاداش فریفته نیست و کار بد را از ترس مجازات دوری نمی کند، بلکه به حکم وجدان از هر بدی اجتناب و به سائقه وظیفه شناسی هر خوبی را مرتکب است، مطیع اوامر وجدان و احساسات که در نهاد وی ایجاد گردیده می باشد. این پسر در موقع کار دزد و رشوه خوار نمی شود، حق مردم را نمی کشد، مال کسی را به زور نمی برد، مال و ناموس و حیثیت همه را محترم و محفوظ می دارد. داوری و مهر و عاطفه جزو سیره او است. احترام به قوانین و نظامات کشوری در پیش چشمش همواره مجسم است.

حس مسئولیت وجدانی عبارت از غریزه پاکی است که شخص را به اقدام کار نیک و منظم رهبری می کند و اساساً این حس شریف ضامن ترقی و پیشرفت و نام نیک صاحبش می باشد، زیرا حس مزبور از روح بی آرایش یعنی از روحی که صفای طینت آن را صیقلی داده و به فضائل نیکو مزین نموده است و صاحب خود را برای خدمت به شخص خود و جامعه مهیا ساخته، قهراً چنین شخصی لایق تحسین و احترام خواهد بود.

کودک ده ساله ای را مادرش فرستاد که پرود از دکان عطاری دو سیر قند بخرد. پسر از معمولی دیرتر برگشت. به محض رسیدن به منزل نزد مادر آمده، با يك حالت خشنود و مخلوط با تعجب به مادرش گفت «وقتی قند را خریدم و از دکان عطار برمی گشتم، وارد کوچه خودمان دختر کوچک شش ساله همسایه را دیدم که يك پرتقال

درشت پوست کنده به دست داشت، می خواست بخورد. آن را از دست دختر بردم. بلافاصله تا دستم آن را حس کرد، گویا يك نفری با صدای مهیب و دست سنگین به گوشم زد و گفت این چه کاری است که به مال دیگری دست تجاوز بردی و باتوانایی که داشتی او را آزردی. فوراً حالم بد شد به دنبال دختر همسایه دویدم. او را صدا زدم. در دفعه اول جواهم نداد و گریه کنان می رفت. به او رسیدم. دستش را گرفتم، پرتقال او را دادم، از او عذرخواهی و تقاضا کردم که مرا ببخش و بدان برای همیشه عرم دیگر به مال احدی دست درازی نخواهم کرد و ناتوان تر از خود را آزرده نمی کنم، بلکه همواره کوشش می کنم که به کمک و تقویت دیگران کوشا باشم. دختر همسایه با خنده و خوشحالی پرتقالش را از من گرفت و با میل خود خواست که نصفش را به من بدهد. آن را هم نگرفتم، بلکه او را همراهی کردم تا به خانه اش رسید و آمدم. بدین جهت بود که کمی دیر رسیدم. حال شما هم از این دیر برگشتن مرا ببخشید. و اما مادر جان بگو بدانم آن کی بود و چه بود که چنان به گوش و هوشم حمله کرد؟»

مادرش روی او را بوسید و گفت که «آن شخص یا چیزی از خارج نبود. آن ندای درونی الهام وجدان است که شخص را از کارهای بد و مخالف شأن انسان جلوگیری می کند. این قوه مرموز آیتی است که انسان را شریف و بزرگوار می کند. این حس مقدس مادر اخلاق نیکوست؛ یعنی رحم، مروت، سخاوت، فتوت، درستی، صداقت و صفای طینت همه و همه زائیده این حس شریف و لطیف می باشند. هرگاه این حس در وجود شخص حکومت خود را مستقر نمود، سایر سجایای خوب حتماً به وجود آمده، اثرات خوب بروز می دهند. اما اگر این حس مهم را متابعت نکرده و کم کم آن را منکوب کنند، پایه اخلاق نیکو شکسته و از بین می رود. باکمال خوشحالی رضایت باطنی خودم را به تو ای فرزند دلبندم نثار می کنم که تو وجدان نیرومند داری و زحمات من درباره تو به هدر نرفت.»

صبح زود بود که مادر و پدر آن دختر نزد خانواده پسر آمده و قصه شب پیش را تکرار و از مادر و پسر اظهار امتنان و تعریف کردند. آن پسر بعد از آن اتفاق مورد تحسین و تمجید اهل کوچه واقع گردید و بعدها مردی بزرگوار و معروف به درستی و پاکی و مورد احترام شد.

جشن پایان سال تحصیلی ۲۲-۳۲۳ کانون بانوان

روز پنجشنبه ۲۵ خرداد ۲۳ جشن پایان سال تحصیلی کانون را جناب آقای وحید، کفیل محترم وزارت فرهنگ، در حضور جمعی از وزراء، نمایندگان مجلس شورای ملی و محترمین دیگر، گشایش فرمودند. بعد با بیانی ملاحظت آمیز خدمات اجتماعی کارکنان کانون را تقدیر و گواهینامه ها و جوایز را به دانش آموزان و هنرجویان مرحمت نمودند. در این روز ۱۹ نفر دانش آموز و هنرجوی هنرستان کانون به اخذ گواهی نامه موفق شدند. سپس ۲۲ نفر از هنرپیشگان کانون از طرف مقام وزارت فرهنگ جایزه دریافت داشتند. بعد از آن بانو صدیقه دولت آبادی گزارش کانون را تقدیم داشتند.

کانون بانوان هر سال این افتخار را دارد که گواهینامه شاگردانش را سردستور محترم وزارت فرهنگ با دست خودشان به آنها لطف می فرمایند.

اینک بیانات بانو صدیقه دولت آبادی:

مقدم شریف حضار محترم را از طرف کانون بانوان و به سهم خود سپاسگزارم. کانون بانوان نهمین سال عمرش را پیموده و شایسته است که گزارش جامعی تقدیم دارم، ولی چون نمی خواهم بیش از وقتی که در برنامه به سهم عرایض من منظور شده، وقت حضار محترم را اشغال کنم، لذا به طور اختصار اجازه می خواهم که فقط گزارش سال گذشته را به عرض برسانم:

کانون بانوان بر حسب مرامنامه اصلی خود مؤسساتی دارد از قبیل دبستان برای بانوان و دوشیزگانیکه به واسطه بالا بودن سن از استفاده دبستانهای دولتی محروم هستند.

دبستان کانون بانوان بکلی مجانی و شاگردانش از خانواده های نجیب و محتاج به تحصیل می باشند. این خانمها در مدت تحصیل به مشکلاتی دچار می شوند، از قبیل گرفتاریهای زندگی، کمی و سختی وسائل ایاب و ذهاب؛ ولی آنها به تمام موانع پشت پا زده و تحصیل را در دبستان کانون ادامه داده، تا به اخذ گواهینامه موفق شدند و تاکنون دبستان کانون شش دوره داوطلب امتحانات نهائی وزارت فرهنگ داشته است. بانوانی که به اخذ گواهینامه موفق شده اند، سنشان از شانزده تا چهل و هشت سال می

باشد.

هنرستان کانون در سال هزار و سیصد و هفده تأسیس شده و بسیار کمک به بانوان نموده است و تاکنون شاگردانش پنج دوره گواهینامه دوره اتمام پرش و خیاطی را دریافت داشته اند.

خانمهایی که از هنرستان خارج می شوند نه تنها برای خودشان خیاط کاملی هستند، بلکه استاد خیاطی می شوند، لباسهای زیر و رو، پالتو، مانتو، کت و شلوار پسرانه و مردانه می توانند بدون عیب و بامهارت بدوزند.

امروز هفت نفر از این هنرجویان گواهینامه می گیرند.

مطب امدادی و مجانی کانون از سال ۱۳۱۶ تأسیس و تاکنون خدمات اجتماعی خود را بدین ترتیب انجام داده است:

سه قسمت معالجه در مطب می شود؛ امراض زنانه و اطفال به وسیله خانم دکترس فرامرزی، امراض داخلی و عمومی به وسیله آقای میرمحمد تقوی، و امراض چشم به وسیله آقای دکتر جهانشاد معاینه و معالجه می شوند. دارو از طرف کانون بانوان و از طرف وزارت بهداشتی به رایگان به مرضا داده شده است.

کانون بانوان بالاخره این طور تشخیص داد که فقر مادی و معنوی و اخلاقی امروز کشور را فقط از راه تربیت کردن مادران لایق و آموزگاران کامل می توان از میان برد و نتیجه آن گرچه آنی نیست ولی تدریجی خواهد بود. بنابراین آموزشگاه تربیت مادر را تشکیل داد و از استادان فنون خانه داری، بهداشت و مادرسازی دعوت نمود که مقداری از وقت شریف خودشان را به این آموزشگاه اختصاص بدهند. ایشان هم پذیرفتند و در این مدت کم بانوان جوان و دوشیزگان توشه هایی برای زندگی خود تهیه کرده اند.

سخنرانیهای کانون: در این سال مرتباً به وسیله بانوان فاضل و آقایان دکترها در قسمتهای اخلاقی و اجتماعی و بهداشت عملی شده است.

کمیسیون ادبی کانون بانوان که از بانوان دانشمند و همکاران عزیزم تشکیل می شود، موفق شد شالوده پریرد که مجله زبان زنان با مرام «تربیت مادر» مرتباً به چاپ برسد و اینک شماره دوم آن موجود می باشد. کمیسیون خیریه کانون امسال به علت سختی وضع پارچه تصمیم گرفت که حتی المقدور به دختران بی بضاعت دبستانها کمک لباس نماید. از اداره بازرسی وزارت فرهنگ ده دبستان معرفی شدند، به یکصد و ده نفر دختر لباس داده و به علاوه ۵۶ نفر مادر بی بضاعت را لباس پوشانده اند.

در پایان عرایضم روی سخن را به بانوان و دوشیزگانی که امروز موفق به اخذ گواهینامه فرهنگی و هنرستان می شوند نموده، با بیانی کوتاه به ایشان تبریک گفته،

توصیه می کنم:

خانمهای عزیز، دوره تحصیلی شما سپری، اما دوره عمل شروع شده است. چون شما خانمهای وظیفه شناس هستید و حس قدردانی شما زیاد است، اگر می خواهید از مدرسه و هنرستان کانون قدردانی کنید، فقط و فقط نیت کانون بانوان را در زندگی شخصی و اجتماعی خود عملی کنید. نیت کانون چیست؟

زن خانه دار

مادر فداکار

و شوهر خودتان را یار و مددکار باشید.

و همیشه این وظایف را با رعایت صرفه جوئی انجام دهید تا به حیات ابدی ایران امیدوار بود، زیرا که مملکت ما امروز به سه چیز محتاج است: مرد، زن و ثروت. نیز زنان وظیفه شناس اند که می توانند مولد هر سه باشند.

همان شماره، صص ۱۶-۱۴.

شخص خداشناس که تقوی طلب کند

خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش

مستند به مفاد شعر بالا تقوی و پرهیزکاری مربوط به لباس نیست و کسانی که ایمان، مذهب، دینداری و پرهیزکاری [را] منوط به لباس کرده و هر روز و هر دم بر حسب اقتضای زمان زنان ایران را موضوع قرار داده و آنها را به جای لحاف ملانصرالدین، اسباب دست خود و پیشرفت مقاصد خود قرار می دهند، بسیار اشتباه کرده و راه خطا می روند. به عقیده من جامعه نیرومند و قوی بایستی دارای عقیده راسخ و ایمان کامل باشد. لباس سیاه و سفید مدرک ایماننداری یا فساد اخلاق نیست. آیا کلاه ماهوتی یا کلاه بلند پوستی توانست جامعه را به حد رشد برساند؟ عوض کردن کلاههای پوستی و یا ماهوتی به کلاه پهلوی نواقص را اصلاح کرد؟ تبدیل کلاه پهلوی به کلاه لبه دار در اخلاق عمومی تأثیری داشت؟ باکمال جرأت می گویم خیر. اول باید درد مرض را تشخیص و بعد علاج آن را نمود. خوب در نظر دارم در ابتدای مشروطه دسته مشروطه خواه فریاد می کردند این مشروطه مشروع است و مطابق

دین مبین همین قانون اساسی خواهد بود. ولی تیپ استبداد طلب مشروطه را مخالف اسلام و سلطنت مستبده را موافق خداپرستی و قوانین اسلام می پنداشتند. به هر حال مشروطه پا برجا شد، اما آیا توانست تغییری در اخلاق عمومی بدهد و یا مردمان بی ایمان و خودخواه را عوض کند؟ نه.

مذهب مقدس اسلام که سراسرش حکمت محض و برای اصلاح تمام دردهای بشر دستور مکفی در بر داشته، به ما دستور می دهد که نماز فریضه و هر کسی که روزی پنج مرتبه آن فریضه را ادا کند، در صورتی که با رعایت تمام شرایط از حیث غذا، لباس، مکان و حتی آب وضویش پاک بدون شك و تردید بوده، به جا آورد، آن شخص نمازگزار رستگار خواهد شد و بلکه در خانواده او صفت هد وجود نخواهد داشت. ولی در آنجا ذکر نشده که نمازگزار، مرد یا زن، سیاه پوش یا سفیدپوش باشد. بدبختانه اسلام را طوری برای ما ساخته و نکاتی در آن گنجانیده اند که تقریباً اصل موضوع از میان رفته. سابق بر این مردم می گفتند که مثلاً زنان پرهیزکار بایستی هرگاه مجبور شدند با مردی صحبت کنند زیانشان را در دهان چون گردو نموده، تا صدای شان ملیح و دلچسب نباشد و باعث فساد اخلاق نشود. غافل از آنکه شخص باایمان و متقی اگر صدای خود را عوض نکند و با هزاران فاسق و فاجر روبرو شود، تزلزلی در ارکان عقیده محکم او حاصل نمی شود. چنانکه حضرت سکینه دختر حضرت حسین بن علیؑ که سردفتر ادبا بوده، اکثر شعرای عرب قصیده های خود را برای تصحیح خدمت ایشان می بردند و در مجمع عام آنها را اصلاح می فرمودند، هیچ گاه صدای خود را تغییری نداده و زبان خود را غیرطبیعی به کار نینداختند. خطابه های معجزآسای حضرت زینب دختر امیرالمؤمنین که در ملا عام و مجلس یزید ایراد فرمودند به قدری محکم و متین و منطقی بود که حتی دشمنان شان گفتند صدای حضرت علی است که از آسمان شنیده می شود. مسلم است که اگر غیرعادی و مصنوعی سخن گفته بودند هرگز تأثیر مهم در روحیه حضار نداده، آن صدا را ندای آسمانی نمی پنداشتند.

اگر بخواهیم واقعاً و حقیقتاً فساد اخلاق را از میان جامعه براندازیم، اول باید حرص و آز و طمع را از میان ببریم، جلوی تجاوزات بی مورد و نامشروع را بگیریم. لباس به قدر ذره ای مداخلت ندارد و به عکس در زیر حجاب هزار درجه بهتر راه برای هر فساد اخلاقی باز است.

وقتی که نهضت بانوان شروع شد، مردم دو دسته بودند. جمعی می گفتند بی حجابی بر بی عصمتی می افزاید و گروهی را عقیده بر این بود که شرکت زنان در جامعه و مکشوف بودن آنان مسبب تربیت و موجب تزکیه نفس بانوان و آقایان خواهد

شد. گرچه این کار هم چون دستوری بود، زیاد تأثیر نداشت. ولی اگر خودمان حسن و قبحش را با هم بسنجیم می فهمیم که طرف حسنش می چربد، زیرا فلان زن بد اخلاق با روی بسته می توانست از مقابل شوهر یا ولی خود عبور کرده و به میعادگاه برود، حالا ناچار است نرود. آن زنی که در زیر پیچه خیار می خورد و تخمه می شکست، حالا مجبور است حفظ نزاکت کند و در راه گذر چیزی نخورد. آن که از فلان مغازه خرازی چیزی سرقت می کرد، حالا مجبور است از حرکت زشت خود چشمپوشی کند. حتی طبقه بانوان منورالفکر بیش از پیش در جامعه مواظب و مراقب خود هستند. به علاوه از هیچ گونه نصیحت و کمک اخلاقی به زنان نادان مضایقه نمی کنند.

پس می توان امیدوار بود در پرتو آزادی رفته رفته ممکن است پایه محکمتری برای زندگی زنان، از هر طبقه باشند، برقرار شود. اما تغییر لباس و حجاب، بعد از ده سال بی حجابی، به طور قطع آتش فساد را دامن زدن است و برای ما جز زیان نتیجه ندارد. کانون بانوان و زبان زنان تا حد فداکاری در جلوگیری این فساد معنوی و صوری کوشان است.

همان شماره، صص ۱۷-۱۸.

« يك جلسه دلنشین »

روز دوشنبه پنجم تیرماه اولین جلسه عمومی اتحادیه زنان ایران در دارالفنون تشکیل یافت. دو ناطق مبرز ما از طبقه فاضل و جوان بانوان بودند.

ایران خانم تیمورتاش و خانم منوچهریان، اولی شخصیت زن و تشخص و زمامداری زنان ایران قدیم را، با بیانی مثبت و لحنی محکم، یادآوری می نمود. دومی سخن از حقوق زن آغاز و دردهایی که از بی عدالتی مردان در دلها نهان بود با بیانی لین و صورتی کاملاً حق به جانب بدون پروا ابراز می داشت و چندین فصل از قانون مجازات و قانون مدنی را از قبیل تعدد زوجات [و] اختیار مطلق مرد را در طلاق مطرح و چندین حق مسلم زن را بازجویی می کرد.

صفای ذاتی گویندگان گفته ها را به گوش مخالف و موافق شیرین می رسانید. آنچه از تاریخ گفته شد برای همه مباهات داشت و آنچه را خانم منوچهریان حقگویی و حقجویی می کرد، حتی مخالفینی که مورد حمله ایشان بودند، حس اعتراف به خود گرفته و صورت رضایتبخشی نشان می دادند. اما من، نگارنده با تجربه

را، ناطق اولی به يك خواب عمیقی فرو برد. پرده های دلربای گذشته چون دورنمای بهشت از نظرم می گذشت و در عین حال از خودم می پرسیدم: «اگر آنچه در تاریخ بسته اند حقیقت داشته و افسانه نبوده است و گفته مورخین، چه نظم و چه نشر، صحت دارد، پس آنها کجا بودند و ما کجاییم؟ چرا تا این حد از مطلب دوریم؟ اگر اخبار گذشته صورت عمل داشته، من چرا همه را افسانه می پندارم؟» چونکه از چهل سال پیش از وقتی که بیداری زنان شروع و درب دبستانها به روی دختران باز گشت (که از ابتدای امر خود ناظر و بعد شرکت در خدمت داشتم) پیوسته شیوه بانوان را این طور دیدم که خوش می درخشیدند، اما از عدم اتحاد فکر جالبشان در چاه ظلمت خودخواهی مدفون می شد و جوش و خروش شان به سردی و خمودی مبدل می گشت!! بدیهی است با داشتن آن سابقه از شنیدن کلمه اتحاد و اتحادیه گیج می شوم و سرم را با دو دست فشار می دهم! آری خواهران عزیزم، از من نرنجید اگر حقیقتی را با صدای رسا به گوش شما می رسانم. چونکه عاشق بروز ذوق و سلیقه اتحاد و اتفاق شما هستم و آرزو دارم مقاومت کنید و پشتکار داشته باشید. کسانی که این آرزو را از جوانی به پیری رساندند، امروز شما بانوان جوان را منتظرند. اتحادیه زنان و مؤسس باشهامت آن خانم اتاهیکی دقایق اوقات شان باید مصروف آن باشد که اسمی بامسمی دارا بشوند. گفتار شیرین می گذرد، ولی کردار متین باقی می ماند. کلمه مقدس «اتحاد» در عالم قلم جای بسیار کوچکی را اشغال می کند، اما معنای آن دنیا را می تواند مسخر نماید. شما بانوان جوان دانشمند خوب می دانید که در زیر سایه اتحاد (همان نام شیرین انتخاب شده خودتان) نقش بزرگی باید بازی کند، و اول شرط برقراری اتحاد خود فراموشی است و این نکته بسیار فداکاری لازم دارد. در مرحله اول تخم نفاق را باید برانداخت و در مرتبه دوم ریشه اتحاد را با آب زلال نفاق آبیاری کرد. اگر بدین رویه پیشرفت شد، مطمئن باشید که همه آزادیخواهان ایران، بدون استثنا، دست اتحاد به سوی شما دراز می کنند و هرگونه حق ثابتی را دارا خواهیم بود.

بله، آنجا که نفاق است ثمر نیست و هر جا که اتفاق است شاهد مقصود در

پر... [سه نقطه دراصل]

قابل توجه نمایندگان محترم مجلس شورای ملی

مخصوصاً

آقای شهاب فردوسی در پایان جلسه اتحادیه زنان در دارالفنون به اظهارات خانم منوچهریان پاسخی دادند و لایحه ای را که برای تقدیم به مجلس شورای ملی تنظیم کرده بودند، تقریباً بدین مضمون قرائت نمودند: «چون مردان حق دارند که بدون شرط و قیدی زنان خود را طلاق گویند، با سختی معیشت ممکن است زنان طبقه سوم در این طور موارد به نهایت سختی دچار شوند، خوب است قانونی وضع شود که هرگاه مردی خواست زنش را طلاق گوید، مجبور باشد مهریه و نفقه و جهیزیه اگر زنش داشته، به او بدهد و طلاق را جاری کند».

البته تا این حد توجه به حال زنان بینوا خود قابل تقدیر است. اما اگر همین زنان مادر باشند و شوهرشان عزم طلاق کنند، چه تصمیمی برای آنها باید گرفت؟ و تا چه حد ارفاق درباره آنها باید کرد؟ اگر مردی از بی فکری یا بیچارگی خواست مادر چند طفل را طلاق گوید، بازهم با قید پرداخت مهریه، نفقه و جهیزیه او شایسته طلاق است؟ تکلیف اطفال چیست و حق مادری آن زن چه می شود؟ مکرر دیده شده، همین طبقه از زنان با یکی دو طفل مریض از خانه خود رانده شده اند و شوهر بی انصاف حاضر نشده برای اطفالش خرج بدهد. مادر هم نتوانسته فرزندانش را ول کرده، خارج شود؛ مجبور شده بچه ها را برداشته، سرگردان در کنار کوچه ها یا در گوشه کاروانسراها، به نهایت ذلت به سر برده و اگر صحت مزاج داشته، به رختشویی و بدبختی لقمه نانی به دست آورده است. ولی بالاخره اولاد این طور مردم همین طبقه ولگرد و چاقوکش یا دختران از طفولیت مبتلا به امراض مسری شده و بر عده فحشای مملکت افزوده اند. علاوه بر اینکه نظیر این مطالب دیده شده است، اخیراً حکایتی شنیدم که پدر حمالی به خیال طلاق دادن زن خود می افتد. زن دو دختر، یکی دوساله و یکی ده ماهه، داشته است. به شوهر التماس می کند که روزی دو قران تو بده، من هم کار می کنم، بگذار بچه هایم را پرستاری کنم. مرد بی کفایت قبول نمی کند. زن را طلاق می دهد و دو دختر را به حمال مجردی می فروشد. مادر از غصه مریض شده، می میرد. حمال خریدار دو دختر را به فلاکت بزرگ می کند. یکی از دخترها اکنون ۱۲ ساله و دیگری ۱۰ ساله است و زندگی بسیار بدی دارند. آن حمال را پیش من آوردند. از او خواستم هر دو را بدهد، نگاهداری کنم. قبول نکرد. گفت «دختر بزرگ

تر تازه می تواند مرا اداره کند (۱) دختر کوچک تر که سرش زخم است به شما می دهم. « قبول کردم و با او شرط کردم که دختر بزرگ تر را بگذارد روزی دو ساعت بیاید در دبستان درس بخواند. با تمام این تفصیلات هر دو دختر را برد و نتوانستم یکی از آنها را از بدبختی نجات بدهم. تصور می کنید این دو دختر زور خرید که شاید با یکی دو سه تومان خرید و فروش شده اند چه آینده ای خواهند داشت و هزاران از این قبیل اطفال که در اثر جدا شدن مادر و پدرها به بدبختی دچارند کی مستول آنها است؟ و همین حق طلاق بدون قید و شرط به مردان باعث این قضیه نکبت بار نیست؟ بدون شك همین است. پس پرداخت مهریه و نفقه و جهیزیه هم این درد را دوا نمی کند. اگر مختصر وجهی از این راه به دست زن بیاید در مدت کم از کفش میروود و اطفال او و خودش بی بار و مددکار می مانند. بنابراین هرگاه آقایان نمایندگان می خواهند فکری به حال زنان بی نوا بکنند، نقطه حساس امر را توجه داشته باشند که حق مادری باشد و مردان را مقید کنند که زن مادر فرزند را بدون علت مثبت قانونی نتوانند طلاق بدهند و اگر طلاق دادند مجبور باشند مادر و فرزندان را کفالت کنند تا بچه ها به حد رشد برسند. بدیهی است که مادر از هر کسی برای نگاهداری طفلش صلاحیت دارتر است. اگر به دیده تحقیق بنگریم، فساد اخلاق عمومی کنونی از همین جا سرچشمه می گیرد که کودکی زیر دست زن پدر بی عاطفه بزرگ شده، صد در صد لجوج، حسود، دزد، شرور و بی حیثیت می شود، چونکه زن دوم با بچه ها دشمن و بچه ها با آن زن دشمن تر. زن شکایت به پدر آنها می برد، پدر از اولادش متنفر. به جای محبت پدر و فرزندی مدام نزاع خانوادگی برپا و زندگی جهنم می گذرد و باعث ویرانی خانه و پریشان روزگاری افراد آن می شود. اطفالی که از زنان مکرر به وجود می آیند، چون مادران آنها ناراضی اند، محبت خواهری و برادری در وجود آنها نیست، بلکه دشمنی جایگزین الفت خانوادگی است و از همین رویه انس و علاقه از بین آنها معدوم است. به هر حال با اطلاعات کافی که در دست است، تنها چیزی که می تواند نسل آینده را از بد اخلاقیهای کنونی دور دارد، جلوگیری از حق مسلم مردان در طلاق و تکرار ازدواج می باشد.

نیز این قضایا فقیر و غنی ندارد. حق مادری را برای همه یکسان باید محترم شمرد. قانون طبقه اول و دوم و سوم نمی شناسد. اگر قانون وضع می شود باید طوری باشد که شامل حال همه باشد.

امیدواریم که مجلس شورای ملی در اول فرصت توجهی به حال زنان و مادران بفرمایند و برای اصلاح حال نسل آینده حق مادری را مورد توجه و بررسی قرار دهند.

صدیقه دولت آبادی

ازدواج

حالا نظر کنیم به ازدواج صحیح:

ازدواج امری طبیعی و غرض اصلی از نزدیکی دو وجود اناث و ذکور با هم تولید نسل و بقاء نوع می باشد. تا دنیا پاینده است این مسئله نیز زنده خواهد بود. مهم ترین آثار طبیعت موضوع توالد و تناسل است.

بزرگترین بازیهای زندگی بشر از موقع ازدواج شروع می شود. دقتها لازم است تا شریک زندگی انتخاب و توافقها باید تا بتوان دست به ساختن نسلی زد که آینده را تأمین کند.

مجسمه سازی خمیرمایه صنعت خود را مزوج کرده، مایه را روی دست نگاه می دارد و بر صفحه خیالش نقش می کشد از کجا شروع و چطور تمام کنم که تمام فعالیتم روی صنعت من به کار رود و هنر خودم را به بهترین وضعی مجسم سازم. هرگاه مقام مطلوب را فوق قوای شخصی تشخیص داد و دید فکرش از عملش قویتر است و به تنهایی از عهده انجام این کار بر نمی آید، در صدد به دست آوردن شریک همفکر می شود. وقتی می خواهد کسی را انتخاب کند، حتی المقدور شخصی را تجسس می کند که با او همفکر باشد، به ذوق و سلیقه او آشنا و دقیق باشد، بلکه حتی اخلاقاً کوشش دارد با هم نزدیک باشند. زیرا به خوبی می داند اگر کوچکترین مخالفت اخلاقی از هر حیث مابین آنها تولید شود، کمال مطلوب به دست نمی آید و اگر مجسمه با کمک چنین کسی به وجود آید، شاید باز هم منظور او عملی نشده است و در پروراندن صنعت که فقط ارزش دیدن را دارد ارکان فکر او متزلزل می باشد.

این همه سعی و کوشش برای چیست؟ برای این که یک مجسمه بی عقل و هوش و بی روح، بلکه موجود بی آزار و اذیتی را می خواهد به وجود بیاورد و مورد تحسین و تمجید این و آن واقع شود. نکته سنجان هنر او را بی عیب بدانند و با آنکه از صنعت نقاش و مجسمه ساز ماهر تنقید کنند.

چنانچه برای موجود بی روح و اثری این همه وقت لازم است، برای به وجود آوردن بشر، همان بشری که ممکن است خیر و شر ملتی به دست پاکفایت یا بی لیاقت او مقدر شده باشد، چه اندازه وقت باید و تا چه حد سعی و کوشش شاید تا عمل بر وفق مرام صورت گیرد؟